

فرشیات و عرشیات

«در نقد کتاب زن و سکس در تاریخ»

فرشیات و عرشیات از مقولات قضا و قدری هستند و زمانی مشهود میشوند که با هم و به اتفاق نازل شوند. پس به این معنا می‌توان آنها را از امور اتفاقیه هم دانست. چنانکه هفته پیش برای من اتفاق افتاد.

قضا را چنین پیش آمد که هفته گذشته دو کتابی را که پشت سر هم خواندم، تأثیری مغایر و دوگانه بر من گذاشتند. اولی مرا از فرط یأس و نومیدی به حسیض درماندگی فرو انداخت و آن دومی از سرمستی و شادمانی مرا به اوج حیرت فرا کشید. آن کسی که گفته است هر نوشته‌ای ارزش یکبار خواندن دارد هر آینه آن کتاب نخست را دوام بیاورد و تا به آخر بخواند گمان مبر که هنوز بر سر آن فرمایش توان ماندن داشته باشد. به راستی نوشته‌هایی هست که حتماً ارزش خواندن ندارند. بر ذمه کسانی است که وقتی به چنین نوشته‌هایی بر می‌خورند خلاق را با خبر کنند و جمعی را از رنجی عظیم و ملالی الیم که در پیش رویشان است برهانند. هر کس حرفی برای گفتن داشته باشد آن را به آگاهی همه که برساند بی گمان انتظار داوری هم باید داشته باشد.

باری، سخن از دو کتابی است که به هیچ روی وجه اشتراکی با هم ندارند، جز آنکه هر دو در خارج از ایران چاپ شده‌اند. اما چون یکی پس از دیگری خوانده شوند از آنجایی که دارای ارزش‌های کاملاً متضادی هستند تضادهایشان برجسته‌تر نمایان می‌شوند. اولی «زن و سکس در تاریخ» نام دارد و دومی «خسرو خوبان».

اولی متنی است با ادعای این که تحقیقی است اما حقایق چندانی در آن یافت نمی‌شود. آزار دهنده تر طرزی است که نویسنده محترم برای بیان آشفتگی‌های متن تحقیق خود بر گزیده‌اند. شاید آنگونه پژوهش این‌گونه هم باید نوشته می‌شد. فارسی ضعیف و گاه غلط، همراه با عبارات موهون و زننده.

دومی، اما داستان (فیکشن) است، داستانی تخیلی سرشار از حقیقت، بی هیچ ادعایی و سر و صدایی. مضمونی لطیف و اندیشه‌برانگیز. سرشار از اسطوره‌های زیبا. با نثری روان، شیوا و یکدست. با اشاره‌هایی دلنشین به تاریخ سرزمین همگی ما.

پیداست که این دو از یک جنس نیستند و از این نظر با هم قابل قیاس نمی‌توانند بود. اما می‌توانند از لحاظ تأثیری که بر خواننده و اجتماع می‌گذارند با هم سنجیده و داوری شوند. نخست از اولی آغاز می‌کنیم و اگر فرصتی بود بآن دیگری خواهیم پرداخت.

کتاب «زن و سکس در تاریخ» را چند هفته پیش نویسنده آن، «آقای سیامک ستوده»، توصیه کردند که بخوانم. در آن زمان ایشان در شهر سن ماتئوی کالیفرنیا میهمان انجمن سخن ایرانیان این منطقه بودند. آنجا در یک جلسه سخنرانی به معرفی کتاب خود بنام «زن و سکس در تاریخ» پرداختند. در پایان، و هنگام طرح پرسش‌ها از ایشان سئوالی کردم که از پاسخ طفره رفتند و مرا ارجاع دادند به کتاب که بهتر است نخست کتاب را مطالعه کنم. سخن درستی بود. پذیرفتم. کتاب را خواندم. اگر آن روز با فرمایششان یک اشکال مطرح بود اینک ده‌ها اشکال و پرسش مطرح است.

عنوان کتاب این است: «زن و سکس در تاریخ». پس از همان ابتدا خواننده می‌داند که با سه عنصر اصلی در این کتاب روبرو خواهد بود. انتظار این است که یک کتاب ۵۱۴ صفحه‌یی باید با این سه عنصر بر خوردی علمی و پژوهش‌گرانه داشته باشد. به خصوص که نویسنده خود در پیشگفتار در صفحه ۱ نیز چنین ادعایی هم دارند. می‌نویسند:

«شیوه نگارش کتاب به نحوی است که مطالب آن از موضوعات ساده و شاید پیش‌پا افتاده شروع و بتدریج مطالب آن عمیق‌تر و تحلیلی‌تر می‌شوند. علت این امر آن است که طرف خطاب من در این کتاب عمدتاً افراد معمولی و ناآگاه جامعه می‌باشند.»

[تاکید بر روی کلمات در متن کتاب نیست]

اما زهی تاسف. این مطالب ساده و پیش‌پا افتاده تا آخر کتاب ادامه می‌یابد و خواننده کنجاو کمتر به مطالب «عمیق‌تر و تحلیلی‌تر» بر خورد می‌کند. در مواردی بی‌شمار این مطالب ساده تا حد سادگی‌های حلیة المتَّقین ملأ محمد باقر مجلسی و اسرار مگوی بانو مهوش نیز سقوط می‌کند تا نه تنها عامه فهم باشد بلکه به زیور عامه پسندی هم آراسته گردد. ما که در شرایط فرهنگی جهان سومی پرورش یافته‌ایم تشنه و خریدار این‌گونه ادبیاتیم.

نویسنده کتاب، اگر درست فهمیده باشم، خود معتقدند ناهنجاری‌هایی را که در روابط زنان و مردان می‌بینیم مذاهب توحیدی و امپریالیزم بر جهانیان تحمیل کرده‌اند. گرچه توفیق نیافته‌اند این نظر را توجیه کنند و به اثبات برسانند اما خود از آن درس خوبی برای ترویج کتاب «زن و سکس در تاریخ» گرفته‌اند. به عبارت بهتر، برای بر شمردن مواردی از سقوط اخلاقی بشر قرن بیستم همان لحن و بیان سست و هرزه بلندگوهای جمهوری اسلامی در ایران را برگزیده‌اند در آن هنگامی که آمریکا و غرب را در زمینه‌های فساد اخلاقی، البته فساد به خیال و معیار خودشان، به اصطلاح محکوم می‌کنند. همان حرف‌های بی‌مایه و همان کلمات سبک و مستهجن که فقط زبان افراد طبقه خاصی مهارت‌ها در بیانش دارند از چرخش قلم ایشان هم صادر شده است. و این با هوشیاری و به قصدی. قصدی کاسبکارانه که از قضا کارگر هم افتاده است. چندان که پاره‌ای از ارباب و سائل ارتباط جمعی هم فریب خورده و مروج این کتاب شده‌اند. البته چنانچه خود از اصحاب زد و بند و ترویج ابتذال و عامه پسندی نبوده باشند.

باری، در این فرصت تنها در زمینه این سه عنصر، یعنی «زن»، «سکس» و «تاریخ» اشاراتی در حد حوصله خواهم کرد. حوصله مجله و خواننده و خویشتن:

۱- تاریخ.

در این کتاب «تاریخ» پدیده‌ای انگاشته شده است ایستا، قطعی، دقیق و روشن. بر اساس همین انگار هم احکامی صادر شده است صد در صد قطعی و شک ناپذیر. همچون وحی. نمونه‌ها و مثال‌هایش از این قرارند:

نوشته پشت جلد کتاب را که در واقع ویتترین کتاب و مشت نمونه خروار محتویات کتاب می‌توان دانست این چنین آغاز کرده‌اند:

«تاریخ پیدایش انسان و زندگی اجتماعی‌اش به قریب به یک میلیون سال قبل باز می‌گردد. از این مدت در نزدیک به ۹۹۴۰۰۰ سال آن، نظام مادر تباری برقرار بوده است که در آن زن و مرد در روابط میان خود از آزادی کامل جنسی بر خوردار بوده‌اند و تنها در ۶۰۰۰ سال اخیر بوده‌است که با برقراری نظام پدرسالاری این روابط دچار محدودیت و زن به برده مرد تبدیل شده است.»

در همین چند سطر ساده نکات قابل توجهی دیده می‌شود:

- این که می‌گویند زمان پیدایش انسان به نزدیک یک میلیون سال پیش باز می‌گردد می‌تواند درست باشد. (می‌توان در اینجا یک میلیون سال را عدد نپنداشت و آن را به قول اهل دستور زبان «قید کثرت» دانست). اما این که زندگی اجتماعی او هم از این تاریخ شروع شده و یک میلیون سال عمر داشته باشد جای شک دارد. برای آنکه بشر میمون سان بتواند به درک و تشکیل یک زندگی اجتماعی برسد به صدها هزار سال نیاز دارد. مگر آنکه منظور از زندگانی اجتماعی همانی باشد که مرغ و خروس هم اکنون دارند. و همان اجتماعی که ماهیان در دریا دارند و وحوش در جنگل. و همان اجتماعی: «... که در آن زن و مرد در روابط میان خود از آزادی کامل جنسی بر خوردار بوده‌اند.»

- در داخل کتاب، هیچ کجا نگفته‌اند که این اطلاعات مادر تباری ۹۹۴ هزار ساله را از کدام منبع یا منابع آورده‌اند. حال آنکه وقتی، فی‌المثل، از Dirie Waris مدل زیبای سومالیایی و هنرپیشه یکی از فیلم‌های جیمز باند صحبت می‌کنند (ص ۱۳۵ سه سطر مانده به آخر صفحه) منبع خبر را به شیوه اهل تحقیق دقیقاً ذکر می‌فرمایند. چرا؟ آیا فکر می‌کنند خواننده به زعم ایشان «معمولی و ناآگاه جامعه» اصلاً لایق و قادر نیست که منابع علمی را بشناسد، و ذکر منابع سطحی او را کفایت می‌کند؟ و یا اینکه اصولاً چنین منابعی که بتوانند قدمت ۹۹۴ هزار ساله نظام مادر سالاری را اثبات کنند وجود ندارند؟ مگر برای نخستین بار در این کتاب.

- پیش از آن که به این پرسش‌ها بیندیشیم شاید مهم‌تر آن باشد که بدانیم منظور

ایشان از تاریخ چیست؟ مطابق یک تعریف بسیار ساده که تاریخ نویس و تاریخ دان و تاریخ خوان بر سر آن متحدالقول اند آن چه پس از اختراع خط از سرگذشت بشر نوشته شده «تاریخ» نامیده می شود که مکتوب است، چه نقش بر کاغذ و پوست باشد چه نقش بر سنگ و دیوار. و آن چه راجع است به سرگذشت بشر که پیش از اختراع خط اتفاق افتاده، ولی بشر از آن آگاهی یافته، «پیش از تاریخ» نام دارد. این گونه آگاهی ها متکی به دلایل و قراین باستان شناسی و اسطوره شناسی و دانش های دیگر است که معمولاً با قاطعیت هم گفته نمی شوند و با «گویا» یا «شاید» و «ممکن است این طور باشد» و مانند این گونه عبارات و کلمات از آنها صحبت می شود.

مطلب را ادامه دهیم:

تحلیل تاریخی از دیدگاه هر ایدئولوژی که باشد مورد احترام است گرچه مورد قبول نباشد. حال پرسش این است: قطعیت و صحت وقایعی که به نام تاریخ برایمان رقم زده اند به چه میزان مورد اعتمادند؟ خود همین تاریخ این را یاد می دهد که همه چیز آن قابل اعتماد نیست.

چند مثال می آورم و می گذرم. ۲۵۰۰ سال پس از حکومت هخامنشیان بر سر این که دین ایشان زرتشتی بوده یا نه هنوز بین اهل تاریخ توافق نیست. بر سر زمان تاریخی ظهور زرتشت و موسی هنوز بین اهل علم دعوای بسیار است. ارباب ادب هزار سال پس از فردوسی هنوز نمی دانند که فردوسی بالاخره شیعه بوده یا سنی و یا هیچکدام. این مثال ها را در زمینه مسایل مذهبی آوردم چون به شهادت کتاب ذهن نویسنده به آن بسیار مشغول است. مثال های ملموس تر این است که حدود صد سال پس از انقلاب مشروطه با وجود این همه کتاب و خاطرات و ... هنوز در باره وقوع آن ابهام های بسیاری هست که بدون پاسخ مانده است. همین را میتوان در مورد ۲۸ مرداد ۵۰ سال پیش و ۲۲ بهمن ۲۵ سال پیش هم گفت.

پس این تاریخ که پایه هایش چنین بر آب است، بنا بر آنکه راوی دوست باشد یا دشمن؛ منصف باشد یا بی انصاف طیف وسیع و در عین حال مغشوشی را که در هر زمینه بدست می دهد آمیزه ای است از واقعیت و خیال؛ و مخلوطی از راست و دروغ.

بر خورد با این تاریخ نه کاریست خرد، و از هر کسی بر نمی آید که گزارشی نسبتاً موثق بتواند از هر برش تاریخی بدست دهد. حال ایشان در چنین زمینه ای دنبال اثبات یا توضیح چه مطلبی هستند که تا کنون از چشم و ذهن دیگران پنهان مانده است؟ وقتی عمر چند ده هزار سال پیش از تاریخ را به ۹۹۴ هزار سال می رسانند و خبر از این می دهند که تمام این دوران بس طولانی، دوران طلایی و سعادت بشر بوده چون نظام زن سالاری حاکم بوده است، آیا خواننده ای که یکی دو کتاب خوانده است و مثلاً می داند دست کم عمر نظام زن سالاری از نظر خوشبین ترین محقق و کارشناس این مقوله از بیست هزار سال تجاوز نمی کند، آیا او می تواند به محتویات این کتاب اعتماد کند؟ یا اینکه امید می رود خواننده به زعم ایشان «معمولی و ناآگاه جامعه» در بست حرف های این کتاب مستطاب را باور کند؟ بی چونی و چرایی. خیر و خلاص.

به گمان من آن چه در زمینه و در ارتباط با تاریخ در این کتاب آمده به استناد توضیحات مختصر بالا، و توضیحات مشروح کتاب، مشکوک و عمدتاً باطل است. اگر اسم کتاب را مثلاً گذاشته بودند «زن و سکس در مذهب» و درجه ادعا را هم به آن بالای نمی بردند آنگاه شاید موفق می شدند که حرفی برای گفتن عرضه دارند. آن هم مشروط بر آنکه با زن و سکس و مذهب بی مایه و مبتذل بر خورد نمی کردند، که متأسفانه کرده اند.

- ۲ و ۳ زن و سکس

تنها «تاریخ» و «پیش از تاریخ» نیست که در ذهن ایشان مغشوش و مخلوط شده است. از «زن» و «سکس» هم نتوانسته اند تعریفی درست و جداگانه ارائه دهند. شاید علت آن باشد که خود تحت تأثیر مطالبی که نوشته اند قرار گرفته زن را فقط یک سوژه جنسی می پندارند و فراموش می کنند که تمام جوهر کتاب برای بر ملا نمودن و محکوم کردن این گونه نگاه ها به زن است. زیرا مطلق گرایی و استفاده از نسخه های از پیش پیچیده شده از انصاف و خرد آدمی می کاهد و مانع می شود که نگاهی بی غرضانه به تمام جنبه های موضوع تحقیق انداخته شود. جزم اندیشی، در جهان امروز، جز آنکه ساده انگاری و آسودگی ناشی از معافیت تفکر را بجای رنج تعقل و مشقّات پی آمده های شک می گذارد چه چیزی برای بشر به ارمغان می آورد؟ اصحاب این گونه مشرب فلسفیدن مدام در دایره بسته ای می گردند و دور های باطل می پیمایند و درنگ نمی کنند که می هم بایستند و پنجره ای در فضای فکری خویش بگشایند بلکه منظری جدید ببینند و سخنی تازه بشنوند. مگر می شود سخنی نو و دگر شنید و گفت؟

بگذاریم و بگذریم و ببینیم در زمینه آشفته ای که نویسنده کتاب از تاریخ دارند زن و سکس را چگونه دیده و چطور معرفی می کنند؟ در ابتدا ادعا بر این است که از آغاز آن بزرگترین انقلاب بشر که حدود شش هزار پیش اتفاق افتاد زنان به بردگی مردان در آمدند. برای اثبات سستی این سخن، که خود یکی از ستون های اصلی بنای کتاب است، خوشبختانه نویسنده محترم از زحمت ما کاسته و بر عرض خویشتن افزوده اند و به تدریج در صفحات همان کتاب شواهد و مطالبی ابراز داشته اند که نشان می دهد از همان آغاز انقلاب بزرگ کذایی شش هزار سال پیش، تا همین اواخر، در نزد پاره یی از اقوام و تمدن های گوناگون زنان در سالاری می بوده اند. و هنوز هم در گوشه و کنار جهان و حتی در دل دنیای متمدن این رسم و سنت از میان نرفته است. پس، نه شش هزار سالی در کار بوده و نه ناگهان زنان به بردگی مردان در آمده اند. یعنی از لابلای نسخه های گوناگونی که مورد نظرشان بوده ناخود آگاه و ناخواسته آشکار کرده اند که تکامل جوامع ناگهانی و همزمان و فراگیر نیست، بلکه تحول آرامی است که در شرایط گوناگون و در زمان های متفاوت و با مشخصه های مختلف در نقاط پراکنده عالم رخ می نماید و تکوین می یابد.

این مطلب به خودی خود بی اهمیت است. زیرا مطلب جدیدی نیست. سال هاست که هر کس فقط یک مقاله یا کتاب در این زمینه خوانده باشد این را می‌داند. اهمیت قضیه در این است که کتابی در بیش از ۵۰۰ صفحه با هیاهوی غیر متعارف منتشر می‌شود. نویسندگان با هارت و پورت کشف، البته، به خیال خود جدیدی را اعلام می‌کنند. سپس‌تر، در همان کتاب، خود به دست خویشتن پایه‌های این سخن واهی و سست را سست‌تر و سست‌تر می‌کنند.

مقوله نقض حقوق انسانی و اجتماعی زنان را اگر در این کتاب بخوایم بیابیم از چند صفحه بیشتر نخواهد شد. با افزودن چاشنی سکس به یک مقوله درستی و مطرح آنرا به ۵۰۰ صفحه رسانده‌اند. لاجرم دم خروس‌ها از اینجا و آنجا باید هم علم شده باشند.

این هم نمونه هایش:

در صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ کتاب مستطاب بدون ذکر مأخذ آمده که:

«مورگان جامعه شناس معروف امریکایی، تاریخ تا کنونی بشری را به سه

دوره تقسیم کرد:

- دوران توحش یا بدویت ... که کمتر از یک میلیون سال در بر می‌گیرد.

- دوران بربریت .. در ۸ هزار سال قبل آغاز و تا ۴ هزار سال ادامه می‌یابد.

- و سرانجام عصر تمدن که ... »

که طبعاً از ۴ هزار سال پیش به این طرف است. ولی ایشان از ذکر این عدد خود داری می‌کنند. تا آنکه در چند سطر پایین‌تر در همان صفحه ۲۹۵ هنگام نتیجه گیری به ناچار چنین می‌فرمایند (البته بدون آنکه معلوم کنند این نتیجه گیری از خودشان است یا از مرحوم مورگان):

«بنا براین اگر زنان تنها در ۴ هزار سال اخیر از تاریخ بشریت است که

تحت انقیاد مردان قرار گرفته‌اند، در دورانی بیش از صدها هزار سال، در موقعیتی اگر نه بالاتر ولی حداقل برابر با مردان بوده‌اند.»

پس ناگهان به یک ضربت چرخش دست کاشف بزرگترین انقلاب بشری از عمر شش هزار ساله انقلاب دو هزار سال کاسته شد. حال می‌گذریم که نظریات مورگان در این روزگار چقدر اعتبار دارد و چه انتقاداتی بر آن وارد است. و نیز می‌گذریم که خانم نولین رید هم در کتاب خویش از نظریه مورگان یاد کرده ولی عمر دوران تمدن را به نقل از مورگان سه هزار سال قید کرده است. پس هزار سال هم اینجا کسر آمد. نکته شیرین و کوچک اینجاست که بر حسب تصادف و بر سبیل اتفاق در متن ترجمه فارسی خانم نولین رید و متن کتاب مستطاب در نقل فرمایشات مرحوم مورگان کلمات و علامات مشابهی رویت می‌شود که البته تأییدی است بر امانت‌داری اهل تحقیقات هوایی.

نشانی کتاب و صفحه مورد بحث برای آگاهی علاقمندان از این قرار است:

«انسان در عصر توحش؛ نوشته خانم نولین رید، انسان شناس برجسته امریکایی؛

ترجمه محمود عنایت؛ انتشارات هاشمی، تهران چاپ اول ۱۳۶۳. صفحه ۱۶»

نمونه دیگر:

در صفحه ۴۵۲ در آغاز فصل چهارم از بخش چهارم کتاب این عنوان نوشته شده:

«تلاشی نظامهای اشتراکی مادر تبار در آمریکا بدست اروپائیان»

همین عنوان به تنهایی گویاست و ما را از مرور مطالب صفحات بعدی بی‌نیاز می‌کند. گویاست، زیرا از اقوامی مادرسالار یاد می‌کند که در قرن ۱۵ هنوز در آمریکا می‌زیسته‌اند. در صفحه ۴۶۲ سخن از نظام مادر تباری «سنکا» هاست که در جنگهای داخلی ۱۷۷۹ آمریکا مورد تهاجم قرار گرفته‌اند. هم اکنون در قرن بیست و یکم نیز نظام مادرسالاری در اینجای و آنجای زمین پراکنده است. این نمونه‌ها بسیارند. اما سخن را کوتاه باید کرد.

وقتی شخص نویسنده ناقص سخنان خویشند ادامه کلام در این زمینه، که ما را اندکی از موضوع اصلی‌تر دور کرد، بی‌مورد است. موضوع بر سر این بود که ایشان در زمینه تئوری من در آوردی «عظیم‌ترین انقلابی که تا کنون بشر به خود دیده است»، زن و سکس را در یک چنین اغتشاشی چگونه می‌بینند و چطور می‌شناسانند:

در آن یک میلیون سال اولی، زن الهه آسمان است و در انجام اعمال جنسی آزاد. اما از آن به بعد برده مرد است و کالایی دارد برای معامله و خرید و فروش. این را همانطور که در بالا اشاره شده، عیناً در پشت جلد کتاب نوشته‌اند. شواهد دیگرش را از داخل کتاب سپس‌تر یاد خواهیم کرد.

اکنون همان سیر تورق را ادامه دهیم تا بتوانیم شاید یک تصویر کلی از کتاب بدست آوریم. در این سیاحت عمومی یک میلیون ساله جهان همچون بهشت است. کسی را با کسی کاری نیست. وسائل تولید مال همه است. امور معیشت با دانه چینی و شکار می‌گذرد. اما اتفاقاً نوعی تقسیم کار هم شده است. مردها به شکار می‌روند. بچه بزرگ می‌کنند. خانه داری می‌کنند. زنان هم سالاری می‌کنند و هیچ درد و غمی ندارند. گاهی هم که از بیکاری ملالی داشته باشند در استفاده از «سکس آزاد» استخوانی می‌ترکانند. اصلاً معامله‌ای هم در کار نیست. زیرا هنوز آن «انقلاب عظیم بشری» روی نداده است. و هنوز تمدن کنونی بدنبال «کثیف‌ترین و ضد انسانی‌ترین انقلاب بشری» (نقل از پشت جلد کتاب) نیامده است که آلت دست مردان شود تا آنرا بر سر زنان بکوبند و آنان را به کنیزی وادارند. هنوز دوران سوداگری آغاز نشده است. احوال بشری و احساسات و سرشت‌ها و توان‌های انسانی هم که در این جریان‌ها محلی از اعراب ندارند. همچنین رفتارها و آداب فرهنگی، اعتقادی و قومی. زیرا «زیر بنا» اقتصاد است و بس. گرچه تئوری‌های رهایی بخش جهان و آزادی انسان، که حدود شش هزار بعد بیان خواهد شد ولی قرنی دوام نخواهد آورد، هنوز کشف و بافته نشده است.

اما به محض این که سوداگران تمام زمین‌ها و ابزار تولید و نیروی کار حیوانات مفید را قبضه می‌کنند و در ید اقتدار خویش می‌گیرند دنیا شکل دیگری می‌یابد. یکی از این تغییر شکل‌ها را با این عبارات توضیح داده‌اند:

«... دختر به محض آنکه رگل می‌شده دارای خاصیت مصرف می‌شده و برای همین

او را برای بهره برداری در اختیار مردی که شوهر او بوده قرار می‌داده‌اند. ...»

(ص. ۱۴۷ دوسطر آخر)

و سپس نشانی یکی از این تجارتخانه‌های سکس را هم می‌دهند:

از جمله در میان اقوام مساپوتامیا در دوره‌ای از تاریخشان چنین بوده است. این‌ها اقوامی بوده‌اند که در ۲ تا ۴ هزار سال پیش از میلاد مسیح [یعنی تقریباً در آغاز همان شش هزار سال کذایی] زندگی می‌کرده‌اند. (صفحه ۱۴۹ سطر ۳)

[جای یاد آوری است که مساپوتامیا همان جایی است که عوام نسل پیش به آن میگفتند بین‌النهرین و عوام نسل جدید که از عوام قدیم عوام‌ترند به آن می‌گویند میانرودان] یکی دیگر از این تغییر شکل‌ها که در دوران کنونی رخ داده است:

«شوهرم باید خرج مرا بدهد چون من خودم را در اختیار او میگذارم»

(صفحه ۷ سطر ۳ عنوان فصل)

در فصل اول از بخش اول کتاب صفحه ۷ و ۸ و ۹، طی یک داستان مجعول که صورت مصاحبه دارد این جمله را یک دوشیزه ۱۵ ساله ایرانی، به صراحت به نویسنده محترم اظهار داشته است.

اگر چنین دختری چنین عقیده‌ای ابراز کرده باشد و حتی اگر ۹۹۹۹ زن و دختر هم در عالم واقع - نه در جهان خیالبافی - وجود داشته باشند که چنین فکر کنند باز نمی‌توان آن را تعمیم داد و تمام زنان را این چنین قلمداد کرد. خود را در اختیار کسی گذاشتن و در ازای آن پول ستادن حرفه‌یی است که در عرف نامی خاص دارد و نویسنده محترم به اصراری فراوان و به نادرستی تمام همراه با بی‌پروایی و جسارتی قبیح سعی کرده‌اند آن را به تمامی زنان جهان تسری دهند آن‌هم به بهانه همدردی با نیمی از بشریت که شش هزار سال است توسط نیمه دیگر به بردگی کشیده شده است.

این استنتاج شخصی یک خواننده کتاب نیست بلکه نویسنده محترم به مدد علم لدنی همراه با صراحت علمی چنین افاضه می‌فرمایند:

«در جوامع ماقبل تمدن [یعنی از شش هزار پیش برو تا یک میلیون سال به پس] که در آنها مالکیت خصوصی و پول وجود نداشته است.

[یعنی ما از آنچه اندیشمندان ریشوی اواسط قرن نوزدهم در باره تاریخوارگی و اقتصاد مطرح کرده بودند یک چیزهایی به‌گوشمان خورده است. کاری هم به این نداریم که اندیشمندان بدون ریش قرن بیستم بتدریج به پاره‌ای از آن تئوری‌ها شک آوردند و عاقبت هم در دهه آخر بیستم در عمل و تجربه دیدیم که بسیاری از آن فرضیيات به کتابهای تاریخ و فلسفه سپرده شدند. ما، البته، کاری به این مسائل نداریم. دنیا دنیای شعار است نه شعور] **رسم هدیه دهی** [منظور هدیه دادن است] **وسيله‌ای برای ایجاد دوستی میان قبایل و میان زن و مردی که قصد ازدواج با یکدیگر را داشته‌اند به کار گرفته می‌شده است.**

[حالا خوانندگان معمولی از مای نویسنده کتاب ایراد نگیرند که چرا پشت جلد کتاب گفته‌ایم در آن دوران پیش از تمدن زن و مرد در روابط میان خود از آزادی کامل جنسی بر خوردار بوده‌اند و حالا می‌گوییم قصد ازدواج با یکدیگر را داشته‌اند.

درست است که آنجایی که «زن و مرد در روابط میان خود از آزادی کامل جنسی» برخوردارند دیگر «**قصد ازدواج با یکدیگر ...**» کار مضحک و مسخره ایست. اما آخر خوانندگان عزیز کتاب من توجه داشته باشید که ازدواج از نوع قبل از تمدن با نوع ازدواج پس از تمدن که **این روابط را دچار محدودیت** میکند، با هم فرق دارند. در ازدواج پیش از تمدن زن و مرد همه جور آزادی داشتند ولی در نوع ازدواج پس از تمدن محدودیت هایی پیش آمد که ناشی از عملیات امپریالیزم جهانی بود که از همان آغاز شش هزار سال پیش بنای استعمار جهانیان و استحشام زنان را داشت.

- برخی دیگر از دُرُفشانی ها و احکام قطعی [نه شرطی] که در همین زمینه صادر کرده اند:

«چرا زنان بر عکس مردان به راحتی حاضر با خوابیدن هر مردی نیستند؟ تعجب نکنید. هر زنی [نه برخی از زنان بلکه همه زنان] بدنبال شوهر پولدار می گردد. چرا؟ برای آنکه در ازا کالایی [کالا !!!] که در اختیار طرف معامله می گذارد، مبلغ بالاتری را بدست آورد. مثل هر معامله دیگری.»
(صفحه ۱۲ سطر ۱۲ به بعد)

زیرا زنان [نه اندکی از زنان بلکه همه زنان] فروشنده اند و مردان خریدار و طبق قواعد بازار همیشه این فروشنده است که باید بدنبال مشتری بگردد.
(صفحه ۱۳ سطر ۱۵)

این ذهن کاسبکارانه است که همه پدیده ها حتی عواطف و امیال انسانی را هم از پایگاه اقتصادی ارزیابی و داوری می کند. انگار در پهنه گیتی نه جوششی هست در دل هابرای بهروزی انسان و نه کوششی هست در گروه های چاره اندیش برای راندن شر و بدی، و انگار نه عشقی هست نه شوقی برای ساختن جهانی آرام و نه اراده ای هست برای پایداری و استواری جهانی بهتر. و اگر هم هست انگار همان است که حدود یکصد و پنجاه سال پیش پیر روشن فکر انساندوست آن دوره تنها نسخه اش را نوشته است. انگار دنیا در این ۱۵۰ سال عوض نشده که هیچ، از همان شش هزار سال پیش هم عوض نشده. تو گویی همه ابنا بشر از بامداد تا شامگاه میدوند که یک معامله کثیف جنسی، آنهم، مبتلا به محدودیت را به انجام رسانند.

نویسنده بر همین باورند که در بیان کشفیات خود از کلماتی مانند مصرف، کالا، معامله، مبلغ بالاتر، خریدار، فروشنده و مشتری استفاده میکنند. تصور می کنم همین کشف های غریب را میشد با بیان مؤدبانه هم گفت.

باری، بر سر آن نیستم که با تکرار نمونه هایی از این دست که کتاب را تا سطح ادبیات الفیه شلیفه از نوع اسرار مگوی بانو مهوش تنزل داده قلم و گفتار را به ناپاکی بیآلایم. اهل مطالعه که علاقمند به دانستن اند دیگر خود دانند. و نیز اصحاب الفیه شلیفه و کنجاو هم.

اما پیش از آنکه مقال پایان یابد، ذکر نکته زیر بی فایده نیست:

در این روزگار بازار مباحثات مذهبی، مانند بازار سیاست، بسیار داغ است. اما برای ما که با یک انقلاب، که «انقلاب مذهبی» نامیده شده است، روبرو شده ایم «مذهب» اهمیت ویژه‌ای یافته است. عمده جبهه گیری‌ها بر سر این نیست که آیا در قرن بیست و یکم مذاهب موجود کار بردشان چه اندازه است. بیشتر منازعات بر سر رسوا کردن این مذهب و آن مذهب دور می‌زند.

نویسنده کتاب که پیرو مکتبی هستند که یکی از شعارهایش «مذهب افیون توده‌هاست»، چنان حرف‌های خام و بی اساسی می‌زنند که مذهبیون جماعت دست به دعا بر خواهند داشت که پروردگار عالم همه دشمنانشان را این گونه گرداناند. در کتاب اشارات این چنینی فراوان است. در اینجا سخنی را از ایشان نقل می‌کنم که در مجلسی فرمودند و همه حاضران را در حیرتی بزرگ فرو بردند. ایشان در آن مجلس سخنرانی چنین گفتند:

«همین کلمه «نکاح» را در نظر بگیرید. من شرم دارم که در این مجلس معنی آن را به زبان بی‌آورم. این کلمه رکیک را اسلام بر روی عمل ازدواج گذاشته است.»

ایشان در آن مجلس بی پرده کلمات رکیک را مرتب بر زبان می‌آوردند و در حضور خانم‌های مجلس هم لحظه‌ای از تکرار آن اهانت‌ها درنگ و تردید نمی‌کردند. پس «نکاح» خیلی مفهوم زشتی باید داشته باشد که ایشان از گفتنش کراهت دارند. اما، روز بعد یکی از ناآگاهان معمولی‌تر رفت و کتاب المنجد را آورد:

«- ازدواج کردن؛

- رسیدن باران به زمین؛

- غلبه کردن خواب بر کسی؛

- سر بهم آوردن (درختان) و داخل شدن (شاخه‌هایشان)

- نکح = فرج زن»

(به نقل از صفحه ۲۰۹۷ ذیل کلمه «نکح»؛

از کتاب «ترجمه المنجد» ترجمه احمد سیاح؛ شاپک: (ISBN 964-5843-13-8 (SET) :

بسیاری از واژه‌ها دارای معانی گوناگونی هستند که گاه هیچ ربطی هم بهم ندارند. اما لغت مورد بحث (که مصدر فعل است) در تمام معانی‌اش بار یک مفهوم کلی را با اندکی اختلاف حمل می‌کند. «نکاح» که از این مصدر ساخته شده یکی از زیباترین واژه‌هایی است که به عمل همسری زن و مرد می‌توان اطلاق کرد. تنها یک واژه است که با سه حرف ن ک ح نوشته می‌شود که مصدر فعل نیست بلکه اسم است.

فقط اذهان آشنا و علاقمند به نوشته‌های مثلاً آخوند مجلسی است که می‌توانند از میان آن تعابیر زیبایی که بر «نکاح» متصور است، اسمی را بر جای فعل بنشانند. که تازه آن هم فقط یک اسم است مثل تمام اسم‌های دیگر.

زشتی و زیبایی را ذهن ما می‌سازد بر حسب آنکه در بستر کدام جهان بینی زاده شده و پرورش یافته باشد.

نقل است که روزی نویسنده‌ای تازه کار نخستین اثرش را به «برنارد شاو» داد و خواستار نقد استاد شد. چندی بعد به دیدن استاد رفت و نظرش را پرسید «شاو» در پاسخ گفت:

«کتاب شما را خواندم. در آن مطالب تازه و جالب فراوان است. منتهی مطالب جالبش تازه نیست و مطالب تازه‌اش هم جالب نیست.»

در حق این کتاب هم سخنی به گزاف نیست اگر گفته شود: «در این کتاب می‌توان مسائل تازه و درست هم یافت. اما باید دانست که مطالب تازه‌اش اصلاً نا درست و کاملاً پرت است. مسائل درستش هم که اصلاً تازه نیست. تاریخ مصرفش کاملاً سرآمده، بعلاوه زبانی ناپاک و غیر عقیف دارد با واژه‌هایی بس زنده و بیانی پیش‌پا افتاده.»

افرادی که در کشورهای جهان سوم به دنیا آمده و بنا بر بسیاری از پیچیدگی‌های فرهنگی دوچار محرومیت جنسی هستند نیاز به کتاب‌هایی دارند که احساس کنجکاو و میل جنسی‌شان را راضی کند و تشفی بخشد. عمده مطالب کتاب «زن و سکس در تاریخ» صرفاً دارای این خاصیت هستند، مثل هر اثر «پورنوگرافی» دیگر. بسیاری در جوانی هرآینه کتاب لغت و دیکسیونر و چیزهایی از این قبیل بدستمان می‌آمد از اولین کلماتی که دنبالش می‌گشتیم کلماتی بود که نام مواضع جنسی را نوشته بود. اگر برای یاد گرفتن بود که یک‌بار و دو بار کافی بود. اگر بیشتر از همین یکی دو بار بود دیگر بحث آموختن نبود. بلکه مقوله گرفتاری‌های روانی ناشی از سرکوب امیال جنسی بود.

این را نویسنده محترم به ذکاوت در یافته و به نهایت از آن سود برده‌اند زیرا معتقدند: «طرف خطاب من در این کتاب عمدتاً افراد معمولی و ناآگاه جامعه می‌باشند» بنا بر این مطالبی را نوشته‌اند که طیف خریداران را بیشتر کند نه آن که تحقیقی کرده باشند که گرهی از معضلی گشوده باشند. نا گفته نباید گذاشت که چنین ذکاوت از همان نوع کاسبکارانه و زننده‌یی است که آخوند گیلانی هم داشت و پس از اتمام سخنانش، در زمینه انواع زناکاری‌ها، اصغر قاتل‌های زمان را بشارت می‌داد که هفته‌های آینده به بحث شیرین دیگری خواهد پرداخت. و این چنین بود که برنامه‌اش هواخواه بسیار داشت. و این چنین است همین کتاب.

و این چنین کتاب‌ها در بسیط زمین و در بساط کتاب فروشی‌ها با اعراض و اعتراض روزمره مردمان روبرو باد.